

د: ۱۳۸۷/۸/۱۵

پ: ۱۳۸۸/۵/۱۰

## یادداشت‌هایی بر یادداشت‌های سندبادنامه

مختار کمیلی\*

### چکیده

یادداشت‌های سندبادنامه از علی محمد هنر، اثری است که به شرح دشواری‌های سندبادنامه ظهیری سمرقندی اختصاص یافته است. این اثر که در حل بسیاری از دشواری‌ها و مشکلات سندبادنامه، از ترجمه ابیات و امثال عربی کتاب گرفته تا معنی واژه‌های مهجور، به خواننده سندبادنامه کمک شایان می‌کند. مانند هر اثر دیگر، از کاستی‌ها و لغزشهایی به دور نمانده است. در این جستار، پاره‌ای از ابیات عربی سندبادنامه که در یادداشت‌های سندبادنامه به ترجمه نیامده‌اند، به فارسی گزارده می‌شوند و ابیاتی که ظاهراً سهوها و لغزشهایی به ترجمه آنها راه یافته است، و واژه‌هایی که معنی ضبط شده برای آنها درست نیست، به صورت صحیح ترجمه و معنی می‌شوند. علاوه بر این، بر منوال کتاب یادداشت‌های سندبادنامه بر پاره‌ای از ابیات فارسی و عربی سندبادنامه، تعلیقاتی نوشته می‌شود.

واژه‌های کلیدی: یادداشت‌های سندبادنامه، سندبادنامه، ظهیری سمرقندی، اغراض السیاسة

### مقدمه

\* عضو هیأت علمی دانشگاه ولیعصر رفسنجان

E-mail: mokhtar.komaily@gmail.com

نثر فارسی دری از آغاز تا امروز، مراحلی را پس پشت نهاده است. در نخستین دوره نثر فارسی، سبک نگارش کتب فارسی، سبک مرسل یا ساده بود که از ویژگیهای آن، سادگی عبارات و عاری بودن آنها از صنایع ادبی و تمثّل جستن به ابیات و امثال تازی و فارسی است. نصرالله منشی در سده ششم هجری با تألیف *کلیله و دمنه*، شیوه نگارش فارسی را از سادگی به در آورد و آغازگر سبکی شد که امروزه اصطلاحاً بدان سبک فنی می‌گویند.

از مشخصات و صفات سبک فنی، استعمال الفاظ عربی و تمثّل به ابیات و امثال عربی و فارسی است که روی هم، درک عبارات متون نگارش شده در این سبک را دشوار ساخته است. دشواری فهم عبارات متون تألیف شده به سبک فنی، شرح آنها را ایجاب و ضروری کرده و به همین سبب از دیرباز شرح‌نویسی بر آثار فنی و متکلف باب شده است.

از جمله آثاری که بر آنها شرح‌هایی نوشته شده، *کلیله و دمنه نصرالله منشی* است. بر این کتاب در نیمه نخست سده هفتم، دو شرح نوشته‌اند: یکی از این شارحان فضل‌الله بن عثمان الاسفزاری است. وی در شرح خود بر *کلیله*، ابیات و امثال عربی *کلیله* را به ترجمه درآورده و گویندگان پاره‌ای از ابیات عربی کتاب را مشخص کرده است. شارح دیگر *کلیله و دمنه* که نامش برای ما دانسته نیست، نیز ابیات و امثال عربی کتاب را به فارسی گزارده و علاوه بر ترجمه، الفاظی را «که اندک غرابتی دارد» معنی کرده است.

فضل‌الله بن عثمان بجز شرح *کلیله و دمنه*، شرح *سندبادنامه* را هم — که از متون فنی و متکلف فارسی است — در نیت داشته است، اما ظاهراً از شرح وی بر *سندبادنامه*، نسخه‌ای برای ما به یادگار نمانده است؛ شاید هم وی اصلاً توفیق شرح این اثر را نیافته بوده است. عبارات فضل‌الله بن عثمان در این باره چنین است:

و اگر توفیق رفیق باشد و سعادت مساعدت نماید و روزگار ناپایدار دست دهد، اشعار کتاب *سندباد* را هم شرحی کرده آید (اسفزاری، شرح/اخبار، ص ۳۳۲).

پس از متداول شدن تصحیح انتقادی متون کهن فارسی و شرح و تعلیقات‌نویسی بر آنها، *سندبادنامه* جزء آثاری است که تا امروز دو بار تصحیح انتقادی شده است: نخستین مصحح *سندبادنامه*، احمد آتش، در پانویس صفحات، نام

گویندگان پاره‌ای از ابیات عربی و فارسی را مشخص کرده است. مصحح دیگر، محمدباقر کمال‌الدینی، در دیباچه متن مصحح خود، در باب زندگی و آثار ظهیری و مختصات سندبادنامه، توضیحاتی آورده و در تعلیقات پایان متن، ابیات و عبارات عربی کتاب را ترجمه کرده و نام پاره‌ای از گویندگان ابیات تازی و فارسی کتاب را که مرحوم احمد آتش موفق به یافتن نام آنها نشده بوده، معلوم نموده است.

سندبادنامه در دهه‌های اخیر چند بار در دانشگاه‌های ایران مورد واکاوی و شرح واقع شده و در باب آن مقالاتی هم در داخل و هم بیرون از مرزهای ایران، نگاشته شده است. بجز اینها اخیراً کتابی با نام *یادداشت‌های سندبادنامه* منتشر شده است. نویسنده این اثر، علی‌محمد هنر، رنج بسیاری را بر خود هموار کرده و یادداشت‌های فراهم‌آورده خود را که محصول سالهای متمادی تحقیق و جستجو در متون طراز اول شعر و نثر فارسی و عربی است، به وسیله بنیاد موقوفات محمود افشار، نشر کرده و در اختیار دوستداران و پژوهشگران ادب فارسی قرار داده است. این کتاب که در ارزمندی آن هیچ شبهه‌ای نیست، در مواردی دچار کاستیها و لغزشهایی شده است، در جستار حاضر، کاستیها و لغزشهای بخشهای سه‌گانه کتاب بررسی می‌شوند، بدین امید که با توفیق خداوند، چاپهای بعدی *یادداشت‌های سندبادنامه*، مرجع جامع و کاملی در حل مشکلات خوانندگان *سندبادنامه* باشد.

#### بررسی بخش اول

بخش آغازین کتاب *یادداشت‌های سندبادنامه* به مقدمات اختصاص یافته و مؤلف در آن، به طور مستوفی در باب اصل و منشأ *سندبادنامه*، نظم *سندبادنامه*، محتوا و سبب تحریر کتاب، آرایه‌های ادبی و نکته‌های دستوری، و... بحث کرده است.

در این بخش، جای بحث تهذیبهای سندبادنامه خالی به نظر می‌رسد؛ زیرا به نوشته بعضی نویسندگان، پس از آنکه ابوالفوارس قناوزی، *سندبادنامه* را از لغت پهلوی یا عربی به زبان فارسی ساده ترجمه کرد، ظاهراً دو نفر اقدام به تهذیب و آراستن آن کردند: یکی ظهیری سمرقندی و دیگری شمس‌الدین محمد دقایقی مروزی. ذبیح‌الله صفا در این باره می‌نویسد:

بعد از قناوزی چنانکه از مجموع اشارات عوفی و *کشف الظنون* برمی آید، دو تہذیب از *سندبادنامه* به پارسی صورت گرفت: یکی از شمس الدین محمد بن علی بن محمد الدقایقی المروزی شاعر اواخر قرن ششم هجری که این کتاب را به نثری مصنوع و مزین نگاشته بود و دیگری ظہیری سمرقندی (صفا ۱۳۷۳: ۱۰۰۱).

علامه قزوینی در تعلیقات خود بر *لباب الالباب* بر این سخن عوفی که در ترجمان احوال شمس الدین محمد الدقایقی اصلاح و انشاء *سندبادنامه* را به او نسبت می دهد و در موضع دیگری از کتاب خود، این امر را به ظہیری سمرقندی منسوب می کند، انگشت ایراد می نهد و نهایتاً چنین داوری می کند:

جمع بین این دو قول به این است که بگوییم عوفی در یکی از این دو موضع سهو کرده یا آنکه دو نسخه از *سندبادنامه* بوده: یکی از ظہیری سمرقندی و دیگری از دقایقی مروزی (یعنی دو نسخه نثر) و احتمال دوم بعید است (عوفی، *لباب الالباب*، ص ۳۱۸).

ص ۳۳: مؤلف ذیل نکته های دستوری، به حذف فعل به قرینہ معنوی، تنها به نقل عبارات زیر پرداخته و نوشته است که البته حذف فعل دید پس از «منور» نابرجایگاه و نادرست است. «گرمابه بان (متن: گرمابان) بیرون آمد و زر در قبض آورد و چون چہرہ دینار مدور و منور کی چون گل می خندید و چون ماه و زہرہ در ظلمت شب می درخشید با خود گفت...»

در این جمله حذفی صورت نگرفته و فعل «بدید» پس از «می درخشید» از قلم کاتب افتاده است و چنانکه در *سندبادنامه* مصحح کمال الدینی آمده، عبارات در اصل بدین صورت بوده است: «چون چہرہ دینار مدور و منور — کی چون گل در روی او می خندید و چون ماه و زہرہ در ظلمت شب می درخشید — بدید با خود گفت...» (ظہیری سمرقندی، *سندبادنامه*، (چ کمال الدینی)، ص ۱۲۸).

ص ۳۵: ذیل وجوه فعل به وجوه تمنایی و شرطی پرداخته است. نویسنده راجع به وجه تمنایی می نویسد: «با افزودن یای مجهول به آخر صیغہ های ماضی مطلق، گوینده تأسف خود را از واقع نشدن امری که آرزوی وقوع آن را داشته بیان می کند» و عبارات زیر را شاهد این مطلب می آورد: «و موجب مصاحبت و لوازم موافقت آن بودی که در غیبت من پای در ذیل عفاف و صلاح آوردئی و رعایت جانب مراقت... مرعی و مشکور

داشتی تو خود در ایام غیبت من همه سورت هزل و سهو خوانده‌ای.» به نظر می‌رسد که الحاق «یا»ها به آخر افعال ماضی در این عبارات افاده استمرار می‌کند و وجه فعل، اخباری است، نه تمنایی.

نکته گفتنی در باب «یا»های الحاق شده به آخر افعال ماضی و مضارع در *سندبادنامه* آن است که الحاق «یا» از نوعهای مختلف «یای شرط، استمرار و...» به صیغه دوم شخص مفرد بسامد قابل اعتنایی دارد و به سبب کثرت آن، از مشخصات سبکی کتاب است. الحاق «یا» به ویژه یای شرط به صیغه دوم شخص مفرد، در آثار فارسی کم و بیش دیده می‌شود از جمله:

«یا بایزید اگر خود را ندیدی و همه عالم را بدیدی شرک نبودی» (هجویری، *کشف‌المحجوب*، ص ۱۶۴). «اگر بر جایگاه اعلام دادی دل با خود بیاوردمی» (منشی، *کلیله و دمنه*، ص ۱۲۵).

در ذیل نکات دستوری *سندبادنامه*، اشاره به بسامد بسیار صفات مرکب که گاه افاده تشبیه می‌کنند، زاید و بی‌ارتباط با سبک کتاب نمی‌نماید، صفاتی مانند «عقاب کینه» (ص ۲۰۰)، ماه خد (۱۰۴)، و... که قاعده ساختن آنها چنین است: مشبه به (سمبل) + مشبه یا وجه شبه.

#### نقد و بررسی بخش دوم

بخش دوم کتاب *یادداشتهای سندبادنامه* دربرگیرنده مطالب گوناگون است. در این بخش امثال و ابیات تازی کتاب به ترتیب جای آنها در صفحات *سندبادنامه* مصحح احمد آتش، به فارسی ترجمه و نام گویندگان بیشترین ابیات عربی و فارسی مشخص شده است. همچنین در این بخش، به آثاری چون *هزار و یک‌شب*، *طوطی‌نامه* و... که حکایاتی را از *سندبادنامه* اقتباس کرده‌اند، اشاره رفته و عین آن حکایات از این آثار که به سبکی متفاوت با سبک *سندبادنامه* تحریر شده‌اند و گاه در نقل جزئیات با حکایات *سندبادنامه* تفاوت‌هایی دارند، نقل گردیده است. بجز این، در این بخش، یادداشتهای دیگری مانند اینکه فلان بیت در چه آثاری متمثل شده و مضمون فلان مثل در دیوان کدام شاعر آمده است، دیده می‌شود.

مهم‌ترین کاستی و نقص این بخش، عدم اشتغال آن بر ترجمه همه ابیات تازی کتاب است، چنانکه از مجموع ۳۳۶ بیت عربی *سندبادنامه*، هفتاد و اندی (حدود بیست درصد) به فارسی گزارده نشده‌اند. ترجمه این ابیات ترجمه نشده در حوصله تنگ این جستار نمی‌گنجد، از این رو نمونه‌وار، ابیات معدودی ترجمه می‌شوند.

همچنین در این بخش (بخش دوم *یادداشت‌های سندبادنامه*) در ترجمه پاره‌ای از ابیات، ظاهراً سهوها و لغزشهایی راه یافته است؛ ترجمه درست این ابیات در این جستار خواهد آمد. علاوه بر اینها بر منوال کتاب *یادداشت‌ها*، توضیحات و نکته‌هایی راجع به برخی امثال و ابیات، تقدیم می‌شود.

ص ۵۵: مصراع چهارم این ابیات:

صَلاحُ العِبَادِ ورشداً لأمم	وَأمنُ البريةِ مِن كُلِّ غم
بشيئين ما لهما ثالث	بخرقِ الحُسامِ ورفقِ القلم

چنین ترجمه شده است: به کندی شمشیرها و نرمی قلمها.

گرچه در *تکملة الاصناف* (فرهنگ عربی - فارسی، از سده ششم) یکی از معانی واژه «خرق» «فرکروسی = کندی، گولی و احمقی» ضبط شده است (کرمینی، *تکملة الاصناف*، ۱/۱۸۴)، این معنا مناسب مصراع مورد نظر ما نیست. معنی مناسب برای این لفظ در این مصراع، «درشتی» است؛ در *منتهی الارب*، معنی «خرق» چنین ضبط شده است: «خرق بالضم و بالتحريك: درشتی خلاف نرمی». (صفی‌پور، *منتهی الارب*، ۳۱۱/۲-۱)

آنچه این معنی را در این مصراع تأیید می‌کند، عبارات روشن و واضح خود ظهیری سمرقندی در آثارش - *سندبادنامه* و *اغراض السياسة* - است. وی در این آثار، قبل یا بعد از تمثیل جستن به این ابیات ابوالفتح بستنی، مفاد آنها را در عبارات منثور خود حل کرده است؛ در این عبارات منثور، بر مهابت و تیزی شمشیر و متانت قلم برای اصلاح امور نظام جهان (*صلاح العباد* و...) تأکید شده است:

با نبوت، سلطنت و با ریاست سیاست واجب است چه عالمیان در منازل و... متفاوت  
قدراوند و قلم بی شمشیر... نامفید بود... پس از این جای روشن می‌شود... اگر با متانت

قلم، مهابت شمشیر مقارن و هم طویله نباشد، نظام عالم و عالمیان باطل گردد (ظهیری سمرقندی، سندبادنامه، ص ۴-۵)  
جهاننداری دو نیم است: نیمی شجاعت تیغ است و نیمی حصافت قلم (همو، اغراض السیاسة، ص ۳۸۳).  
نظام عباد و تربیت بلاد، بی اجتماع ملک و دین تنظیم نپذیرد... بها و زینت ملک به حلیه دین و دانش بود و قوت و رونق دین به هیبت شمشیر قایم باشد... ترجمان دانش و دین قلم است و پاسبان ملک و دولت شمشیر... (همان، ص ۱۶۶).

ص ۶۰: در باره این ابیات ابوالفرج رونی

اگر به چرخ برآز چرخ او نمونه کنند      نمونه ناطح انوار گردد و اجرام  
تنش بخاید شاخ دو شاخه ناهید      زهش بمالد گوش دو گوشه بهرام  
محمود مهدوی دامغانی، مصحح دیوان ابوالفرج، توضیحات ممتعی دارد که ارجاع  
بدانها یا نقل توضیحات و تصحیحات وی، در ذیل این ابیات، ضروری است (رونی،  
دیوان، ص ۳۶۸).

ص ۶۲: این بیت:

شود بینا به دیدار تو چشم اکمه نرگس      شود گویا به مدح تو زبان اخرس سوسن  
از قصیده‌ای است که رشیدالدین وطواط در مدح اتسز سروده است (وطواط، دیوان،  
ص ۳۵۷).

ص ۶۴: ابیات زیر ترجمه نشده‌اند:

فَأَتَتْ تَجْرَ عَلَى السَّمَاءِ ذِيُولَهَا	میاسه الاعطاف فی جاراتها
غَرَّاءَ مَهْمَا انْشَدَتْ سَجَدَتْ لَهَا	سَيَّارَةَ الْاَفْلَاقِ فِي اَوْجَاتِهَا
وَتَمَنَّتْ الشَّهْبُ الثَّوَابِقُ اَنَّهَا	نُظِمَتْ تَقَاصِيرًا عَلَى لِبَاتِهَا
وَتَوَدَّ اَذَانُ اللَّيَالِي اَنَّهَا	نِيَطَتْ مَكَانَ الْقُرْطِ فِي اخْرَاتِهَا

ترجمه آنها چنین است:

در حالی که دامن خود را مغرورانه به آسمان می‌کشید و در میان دوستانش می‌خرامید، جلوه‌گر شد. درخشانی که چون در جلوه می‌آید ستارگان آسمان در بلندای خود در پیش وی به خاک می‌افتند. ستارگان روشن آرزو می‌کنند کاش آنها را به صورت گردنبندهایی به گردنشان می‌آویختند و گوشه‌های شب دوست می‌دارند به جای گوشواره‌ها به بناگوشش آویز شوند.

ص ۶۴: ترجمه این بیت متنبی:

ذرائی والفلات بلادلیل ووجهی والهجیر بلا لنام

به صورت «نمکزار است و بیابانی بدون راهنما، روی من در گرمای نیمروز بدون دهان بند است»، ظاهراً دقیق نیست. ترجمه بیت چنین است: مرا با بیابان بدون راهنما و رخسارم را با گرمای نیمروز بدون دهان‌بند رها کنید.

ص ۶۷: این بیت:

در هوس مدح شاه جان من است این سخن کرده به دست زبان برسرعالم نثار  
از عمادی شهریار است (دیوان، ص ۸۳).

ظاهراً مؤلف فاضل یادداشتها، به هنگام تألیف کتاب خود، دیوان عمادی را که برای نخستین بار به سال ۱۳۸۱ منتشر شده، ندیده است. ظهیری به شعر عمادی شهریار بارها در آثار خود، تمثّل جسته است.

ص ۶۸: در باره خیام که ظهیری در *سندبادنامه* (ص ۳۴، ۲۸۴، ۱۵۷، ۳۳) و در *اغراض السیاسه* (ص ۲۹۹، ۱۵۵) چهار رباعی را از او نقل کرده است، باید گفت که کهن‌ترین سند یا متنی که رباعیات پیر نیشابور را نقل کرده است، همین آثار ظهیری سمرقندی است. ریچارد فرای در کتاب *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه* می‌نویسد: «تا آنجا که به منابع مربوط می‌گردد منبعی که هم‌عصر خیام باشد وجود ندارد و تنها منبع سده ششم هجری *سندبادنامه* ظهیری سمرقندی تألیف سال ۵۵۵ ق است که پنج رباعی مجهول المؤلف در آن آمده که در منابع متأخر به خیام نسبت داده شد» (فرای، ۱۳۶۳، ۵۵۳).



چهار رباعی از پنج رباعی‌ای که فرای از خیام در کتاب خود نقل کرده و گفته در *سندبادنامه* منقول است در *سندبادنامه* چاپ آتش دیده می‌شود. شاید فرای نسخه‌ای جز نسخ احمد آتش در اختیار داشته است.

ص ۷۰: داستان حمدونه با روباه و ماهی (*سندبادنامه*، ص ۴۷) داستانی دیرینه است و قدمت آن به دستنویس‌های سغدی مانوی می‌رسد. در *فرهنگنامه جانوران* آمده است:

در میان دستنویس‌های سغدی مانوی کشف شده در ترکستان چین داستان‌هایی وجود دارد که با مختصر تغییراتی در روایت و داستان‌پردازی به ادبیات سایر ملل منتقل شده است؛ از آن جمله است داستانی که... در میان داستان‌های *سندبادنامه* با عنوان «حمدونه و روباه» نقل شده است (عبداللهی ۱۳۸۱: ۳۹۵).

ص ۷۱: این بیت ترجمه نشده است:

لَكَ الْقَدْحُ الْمُعَلَّى فِي الْمَعَالَى      إِذَا از دَحَمَ الْكِرَامُ عَلَى الْقِدَاحِ

ترجمه بیت چنین است: هرگاه بزرگان بر سر تیر قمار بزرگیها ازدحام کنند و قمار زنند، هفتمین تیر قمار شرف و بزرگی از آن تو خواهد بود (تو از همه کریمان، کریم‌تر و شریف‌تر هستی).

ص ۷۵: این بیت

فَلَوْلَا رَجَاءُ الْوَصْلِ مَا عِشْتُ سَاعَةً      وَلَوْلَا مَكَانَ الطِّيفِ لَمْ أَتَهَجَّعْ

از عطاء بن یعقوب است (اسفزاری، شرح/خبار، ص ۲۲۱).

ص ۷۶: این بیت

ذُو الْجَهْلِ يَفْعَلُ مَا ذُو الْعَقْلِ يَفْعَلُهُ      فِي النَّائِبَاتِ وَلَكِنْ بَعْدَ مَا افْتَضَحَا

را آیت‌الله حسن‌زاده آملی در *کلیله و دمنه مصحح خود* (ص ۴۴۵) از متنبی دانسته است؛ ولی احمد مهدوی دامغانی انتساب این بیت به متنبی را نمی‌پذیرد و می‌نویسد: «گوینده این بیت را شناختم و بیش از سیصد سال پس از ابی‌المعالی، ابن‌عربشاه نیز با آنکه مقید

است نام شاعرانی را که به شعر آنان استشهاد می‌کند بیاورد، این بیت را بدون ذکر نام گوینده در *عجایب المقدور* ص ۱۱۶ آورده...» (همان، ص ۶۴۲).

ص ۹۰: این بیت

ما را تو به هر صفت کی داری      دل کم نکند ز دوست داری  
را مصحح و محشی کتاب *روضه‌الکتاب و صدیقه‌الاحباب* (اثر ابوبکر بن الزکی ملقب به صدر) ظاهراً از مؤلف کتاب (صدر) دانسته است که صحیح نیست؛ چه ابوبکر صدر بنا به مقدمه کتاب *روضه‌الکتاب* تا سال ۶۸۳ ق در قید حیات بوده (صدر، *روضه‌الکتاب*، ص ۲۲) و نمی‌تواند گویندهٔ بیتی باشد که بیش از یک سده پیش از او در متون فارسی نقل شده است.

ص ۹۳: ترجمهٔ این بیت

علی‌الذین کووا قلبی بهجرهم      سلامُ خالقنا ما أورق الشجرُ  
به صورت «بر کسانی که دل مرا به دوری خود سوزاندند سلام پروردگار ما باد! آنکه درخت را برومند می‌کند» دقیق نیست. ظاهراً ترجمه بیت چنین است: درود خداوند تا زمانی که درخت به گل می‌نشیند (تا رستاخیز دوردست) بر دلدارانی باد که با فراقشان دلم را سوزاندند.

ص ۹۳: ترجمهٔ این ابیات

أوفی بکلِّ الحُسنِ بعضُ صِفاتها      ووفی بقتلِ الصبِّ خُلفُ عِداتها  
سَحارةِ الأَلاحاظِ لَمَ أَرَّ عَینَها      إلاَّ رأیتُ المَوْتَ فی لِحظاتها  
به این صورت آمده که وافی به مقصود نیست: «بعضی از صفاتش به تمام حسن و نکویی است و برخلاف وعده‌اش به کشتن دلباخته وفا می‌کند. همدم لحظه‌های من است. همانند او ندیدم جز اینکه در لحظه‌های نبودنش مرگ را به چشم خود دیده‌ام.»  
ظاهراً شاعر می‌گوید: یکی از طنزهای جلوه‌گریهایش کمال حسن را نمایان ساخت و تنها وعده‌ای که به خلف نینجامید و بدان وفا کرد، وعدهٔ کشتن

دل‌داده است. نگاه‌های جادوگری دارد و چشم او را ندیدم جز اینکه مرگ را در نگاه‌های جادویش مشاهده کردم (نگاه‌هایش عاشق کش است).

ص ۹۸: ترجمه این بیت

وَمَنْ يَكُ جَارًا صِلْ أَفْعَوَانَ      فليس بعادم سَمًّا نَقِيْعًا

به صورت «هرکس همسایه مار کبری و افعی نر باشد، از نوشیدن سم نمیرد و به عدم نپیوندد» صحیح نیست. ترجمه بیت چنین است: هر کس همسایه مار کبری و گرزه باشد، بداند که نابودکننده زهر کهنه و خطرناک مار نیست (و گزند مار، دیر یا زود بدو خواهد رسید).

ص ۹۸: در این بیت

عِيُونُهُ كَعِيُونِ اصْحَابِ الْهَوَى      بصفاء دمع من وفاء قلوب

ترجمه «عیونه» به «چشم‌هایش» درست به نظر نمی‌رسد. «عیون» در این بیت، جمع «عین» به معنی «چشمه» است. ظهیری پیش از نقل این بیت، گویی مصراع نخست را به فارسی ترجمه کرده است یا معنی آن را در عبارات منتور خود حل کرده است، آنجا که می‌نویسد: «آب‌های منابع و مشارع (عیون) چون آب چشم عاشقان گفتمی صرح ممرّد است.»

ص ۱۰۱: این بیت

رُبَّ ذَنْبٍ أَخَذُوهُ وَتَمَادُوا فِي عِقَابِهِ      ثم قالوا زَوْجُوهُ وَذَرَوْهُ فِي عَذَابِهِ

ترجمه نشده است. ترجمه آن چنین است: چه بسا گرگی را به دام انداختند و پی‌درپی آزارش کردند پس جمعی گفتند او را زن دهید و در عذابش رها کنید (همین عذاب برای او بسنده است).

ص ۱۰۳: ترجمه مثل: «البحر مغترف» (سندبادنامه، ص ۱۳۳) به «دریا آب به مشت برگیرنده است (به آب نیازمند است)»، درست به نظر نمی‌رسد. معنی این مثل چنین است: دریا محل برگرفتن آب است (از دریا بهره می‌برند، چه دریا بخشنده است).

ص ۱۱۲: ترجمه این بیت

ابيض مظلمٌ وكلّ بياضٍ      فی سوی العین والمفارق نورُ  
به صورت «سفیدی گمراه‌کننده است و هر سفیدی در نبودن بینایی روشنایی است»  
درست نمی‌نماید. ظاهراً شاعر می‌گوید: آن (پیری) سفید است و تاریک، هر سفیدی  
جز سفیدی چشم و موی سر (که نشانه‌های پیری‌اند) نور است و روشنایی.

ص ۱۱۲: ترجمه بیت دوم این ابیات

جعلتُ ممری علیّ بابه      لعلیّی أراه فأحیا به  
ردیتُ اشتیاقاً الی قربه      فمن لی بغفلة حجابه  
به صورت «به سبب آرزومندی بسیار برای نزدیک شدن به او مرا برگرداندند، پس  
هر کس که از حال من غافل باشد، قصد او کند» وافی به مقصود نیست.  
ظاهراً ترجمه بیت چنین است: از اشتیاق به قرب او، مُردم. آیا کسی هست  
که حاجبان و مراقبان وی را غافل سازد تا دمی او را ببینم.

ص ۱۱۲: ترجمه این بیت

تجرّ اذیال الصیبي فتخالها      قُضبان بان بالصبا متعطّف  
به صورت «کودک کم سن و سال را به دنبال خویش می‌کشد و سپس وی را جا  
می‌گذارد، همانند شاخه‌های بیدمشک است که به دست صبا نوان می‌شود» خالی از  
اشکال به نظر نمی‌رسد. ظاهراً شاعر می‌گوید: دامن کشان و عاشقانه می‌خرامد،  
گویی شاخه درخت بان در باد تاب می‌خورد.

ص ۱۴۴: ترجمه این ابیات

رأت كلفی بها لیلی ووجدی      فملّنتی کذا کان الحدیثُ  
ولی قلبٌ ینازعنی الیها      وشوقٌ بین اضلاعی حیثُ  
به این صورت آمده است: «مردی عاشق مرا دید که شیفتگی و عشق دیرینه دارم،  
بسیار ملامت‌م کرد. سخن چنین بود مرا دلی است که به سبب او با من در ستیز است،  
در حالی که اشتیاق به او در اندرونم آزمندانه است.»

این ترجمه درست به نظر نمی‌آید. ظاهراً ترجمهٔ ابیات چنین است: لیلی محبت مرا و رنجی که در راه او کشیدم، دید پس ملامتم کرد. سخن این چنین بود. قلبی دارم که مرا شیفتهٔ او می‌سازد و اشتیاقی که در استخوانم نافذ است (اشتیاق بدو در رگ و پوست من ریشه دوانیده است).

ص ۱۱۷: داستان مرد گرماوه‌بان با زن خویش و شاهزاده (سندبادنامه، ص ۱۷۳) در هزارویک شب طسوجی نیامده است، اما در الف لیله و لیله حکایت شب پانصد و هشتاد و چهارم (فلماً كانت الليلة الرابعة و الثمانون بعد الخمسمائة) است (الف لیله و لیله، ۶۹/۳).

ص ۱۳۲: مثل «طلب الغایة شوم» (سندبادنامه، ص ۲۰۹) را انوری در قطعه‌ای چنین به نظم کشیده است:

کارها را طلب مکن غایت	تا نمایی ز کار دل محروم
زیرکان این مثل نکو زده‌اند	طلب الغایه‌ای برادر شوم

(انوری، دیوان، ص ۶۹۵)

ص ۱۳۲: مفاد این بیت ابی‌نواس  
اللهُ یَعْلَمُ أَنی لستُ أذکرُهُ  
را امیر معزی به نظم درآورده است:

آن زلف نگر بر آن بر و دوش	وان خط سیه بر آن بناگوش...
گویند که یاد کن مرو را	واندر غم او مباش خاموش
گویم که به حيله چون کنم یاد	آن را که نکرده‌ام فراموش

(امیرمعزی، دیوان، ص ۶۷۴)

ص ۱۳۸: ترجمهٔ این بیت متنبی  
فولوا بین ذی روح مفاتٍ

و ذی رمق و ذی عقل مطاش

به صورت «روح جاندار از دست رفته را و جان و عقل سبک معاش اندیش را پشت سر نهاد» درست نیست. ظاهراً ترجمه بیت چنین است: از میان کشتگان و کسانی که نیم‌جانی داشتند و از میان آنان که از بیم متحیر و سرگشته بودند، پشت به جنگ دادند و گریختند.

ص ۱۳۹: این بیت

روحهُ رُوحی و رُوحی رُوحُهُ      مَن رَأى رُوحینِ عَاشا فی البدن  
از حلاج است، با این تفاوت که در دیوان حلاج (ص ۹۰) به جای «عاشا فی البدن»، «حَلَّتْ بدنَا» آمده است.

ص ۱۳۹: این ابیات: در جهان چیست... (سندبادنامه، ص ۲۳۰) از عمادی شهریاری است (عمادی شهریاری، دیوان، ص ۱۱۴)

ص ۱۳۹: داستان زاهد و پری و مشورت با زن (سندبادنامه، ص ۲۲۷) از حیث مضمون شبیه داستان یوسف و کرسف است که در سیاست‌نامه خواجه نظام الملک (ص ۲۲۳) آمده است.

سدیدالدین محمد عوفی در جوامع الحکایات داستان یوسف و کرسف را بدون ذکر نام این دو نقل کرده و متذکر شده که این حکایت را در تفسیر آیه سوره اعراف آورده‌اند. در تفسیر کشف‌الاسرار، ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف (و اتل علیهم نبأ الذی آتیناه...) این حکایت با تفاوت‌هایی آمده است. در این تفسیر نام زن به جای «کرسف»، «بسوس» است که به صورت «سگ» مسخ می‌شود و... (میبدی، کشف‌الاسرار، ۳/۷۹۰).

ص ۱۴۰: ترجمه این بیت

فکائما صُبِغَ الدُّجیٰ مِنْ صُدْغِهَا      او عَیْنِهَا او خَالِهَا أَوْ حَالِی

به صورت «پس همانند این است که تاریکی از شقیقه اورنگ گرفته است یا از چشم او یا از حال او و یا از حال من» درست نیست. ترجمه بیت چنین است: گویا تاریکی از موهای سیاه ریخته بر شقیقه‌های معشوق یا از چشمان سیاه و خال مشک‌فام وی یا از حال و روزگار سیاه من رنگ گرفته است.

ص ۱۴۰: ترجمه بیت

کم قتیلٌ کما قُتِلْتُ شهید      بیاضِ الطُّلی وَوَرْدِ الخُدودِ

به صورت «چه بسیار کشتگان راه عشق که با سفیدی گردنها و سرخی گونه‌ها گویی شهید شده‌اند» دقیق نیست و ترجمه عبارت «کماقتلت» در آن دیده نمی‌شود. ظاهراً ترجمه بیت این‌گونه است: چه بسا کشتگان که، چون من، شهیدان سپیدی گردنها و سرخی گونه‌هایند.

ص ۱۴۳: ترجمه بیت آخر این ابیات

فکیف یرجون لی سلوا      وعندی المقعد المقیمُ  
ندیمی النجم طول لیلی      حتی اذا غارت النجومُ  
اسلمنی الصبحُ للبلایا      فلا حیبٌ ولا ندیمُ

بهین صورت «بامداد مرا از بلاها می‌رهاند، وقتی که دیگر نه دوستی است و نه همدمی» درست نیست. ترجمه بیت چنین است: بامداد مرا به بلاها می‌سپارد، در حالی که مرا نه دوستی است و نه همدمی (ستارگان که در درازای شب همدمان من بودند ناپدید شده‌اند).

ص ۱۴۳: بیت‌های

مهره زده پشت و گاه جستن      باشد فلکش چو مهره بر دم

کز زلزله سمش بریزد      از سنبله سپهر گندم

از عمادی شهریاری (دیوان، ۲۵) است و ظاهراً از انوری، که مؤلف حدس زده، نیست.

ص ۱۴۴: ترجمه بیت

مرجوّ منفعه مخوف اذیه      مغبوق کاسِ محامدِ مصبوحُ  
به صورت «امیدوار منفعت است و ترسان از زجر و شکنجه و آزار، شراب  
شبانگاهی، جام خوبیهای بامدادی است» درست نیست. ظاهراً ترجمه بیت چنین  
است: در سود و منفعت به او امید می‌بندند و از اذیتش می‌ترسند. جام ستودگیها را  
شبانه‌روز می‌نوشد (همه وقت مورد ستایش دیگران است).

ص ۱۵۷: داستان کدخدای با مهمان و زن (سندبادنامه، ص ۲۷۶) در  
عجایب‌المخلوقات هم آمده است (طوسی، عجایب‌المخلوقات، ص ۴۶۸).

ص ۱۵۸: این بیت

الا رَبُّمَا ضَاقَ الْفَضَاءُ بِأَهْلِهِ      وَأَمَكَنَ مِنْ بَيْنِ الْأَسِنَّةِ مَخْرَجُ  
(سندبادنامه، ص ۲۷۷)

از محمدبن وهیب الحمیری است (اصفهانی، الاغانی، ص ۶۹) و ترجمه آن چنین  
است: هان چه بسا فضا و عرصه‌ای که بر اهلش تنگ شد، در حالی که از میان سر  
نیزه‌ها، گریزگاه و مفرّی وجود دارد (امکان‌گریز هست).

ص ۱۶۰: مصراع اول بیت

إذا اشتدت بك العسرى ففكر في الم نشرح      فَعَسْرٌ بَيْنَ يُسْرَيْنِ إِذَا فَكَّرْتَهَا فَافْرَحَ  
چنین ترجمه شده است: «هنگامی که سختی بر تو شدت می‌گیرد در باب الم نشرح  
(!) ببندیش.» درست آن است که عبارت «فی الم نشرح» به جای «در باب الم  
نشرح» به سوره الم نشرح (سوره انشراح)، ترجمه شود.  
در فرج بعد از شدت ایباتی آمده‌اند که مضمون آنها عیناً مضمون همین بیت  
منقول در سندبادنامه است:

الا يا ايها المرءُ      الذي الهمّ به يبرح  
إذا ضاق بك الامرُ      ففكر في الم نشرح



فُعَسْرٌ بَيْنَ يُسْرَيْنِ      إِذَا فَكَّرْتَ تَفْرَحَ  
(دهستانی، فرج بعد از شدت، ۵۰/۱)

در کتاب فرج بعد از شدت در باب «فَعَسْرٌ بَيْنَ يُسْرَيْنِ» می‌خوانیم:  
«و در آخر این سوره (منظور سورهٔ انشراح است) بشارت داده است امت محمد را که هیچ دشواری نباشد که دو آسانی با وی نبود اگر به عبادت خدای رغبت بنمایند. علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما چنین گفتند که هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نیاید و بدین آن خواستند که در این آیت: «فَانْ مَعَ الْعَسْرِ يُسْرًا اَنْ مَعَ الْعَسْرِ يُسْرًا»، «عسر دوم» و «عسر اول» یکی است و «یسر دوم» دیگر است و «یسر اول» دیگر. برای آنکه «عسر اول» چون به الف و لام است معرفه باشد و چون ذکر معرفه اعادت کنند به ذکر دوم، مراد هم اول باشد. پس «عسر» را با الف و لام یاد کرد به طریق معرفه و «یسر» را به طریق نکره. پس به مقتضای این مقدمه لازم آید که «عسر دوم» همان «عسر اول» بود و «یسر دوم» غیر «یسر اول» باشد «یک عسر» بر «دو یسر» هرگز غالب نشود» (همان، ۲۱).

در تاریخ جهانگشای نیز آمده است: «لَنْ يَغْلِبَ عَسْرٌ يُسْرَيْنِ» (جوینی، تاریخ جهانگشای، ۱۴۱/۱).

ص ۱۶۱:

إِنَّ اللَّيَالِيَّ لَمْ تَحْسَنْ إِلَى أَحَدٍ      إِلَّا أَسَاءَتْ إِلَيْهِ بَعْدَ إِحْسَانٍ  
این بیت از حسن بن الضحاک الخلیع است (مسعودی، مروج الذهب، ۳۵۹/۴).

ص ۱۶۲: داستان کودک پنج‌ساله و گنده‌پیر و طاران در تذکرة الاولیای عطار نیشابوری نیز نقل شده است (عطار، تذکرة الاولیای، ص ۲۵۰).

ص ۱۶۲: ترجمهٔ مصراع دوم بیت

أَحْلَمَا نَرَى أُمَّ زَمَانًا جَدِيدًا      أُمَّ الْخَلْقِ فِي شَخْصٍ حَيٍّ أُعِيدَا  
به صورت «مثل اینکه همهٔ برتریها و بزرگواریها در وجود شخص زنده (مدوح) جمع شده است» درست نمی‌نماید. ظاهراً ترجمهٔ مصراع دوم چنین است: یا مردم

فرهیختگان گذشته) در شخص زنده‌ای (ممدوح) برگردانده و زنده شده‌اند (بیت مزین به آرایه تجاهل عارف است).

ص ۱۶۹: ترجمه بیت

إِنَّ اللَّيَالِيَّ لَمْ تَحْسُنْ إِلَى أَحَدٍ      إِلَّا أَسَاءَتْ إِلَيْهِ بَعْدَ إِحْسَانٍ  
تَرَكَتْ دَخَانَ الرَّمْثِ فِي أَوْطَانِهَا      طَلِبًا لِقَوْمٍ يُوقِدُونَ الْعَنْبِرَا

به صورت «(اعراب) سوزاندن رمث را در زادگاه‌هایشان واگذاشتند و گروهی (از وابستگان ممدوح) آمده‌اند که عنبر می‌سوزانند» وافی به مقصود نیست. ظاهراً ترجمه بیت چنین است: (همت شتر تیزگام) به جستجوی قومی که عنبر می‌افروزند (ممدوح) اعراب را که در زادگاه‌هایشان رمث می‌سوزانند، رها کرد (رمث بر عکس عنبر، هنگام سوختن بدبو است).

ص ۱۷۴: ترجمه بیت

سَلَى عَنْ سِيرَتِي فَرَسِي وَرَمْحِي      وَسَيْفِي وَالْهَمْلَعَةَ الدَّفَاقَا

به صورت «پیرس مرا از خویم و اسبم و نیزه‌ام و شمشیرم و مردی شتابنده گام [که منم]» وافی به مقصود و رسا نیست. ظاهراً شاعر می‌گوید: سیرت مرا از اسب و شمشیر و نیزه و شتر تیزگامم پیرس. مقایسه شود با این بیت:

الْخَيْلُ وَاللَّيْلُ وَالْبِيدَاءُ تَعْرِفُنِي وَالطَّعْنُ      وَالضَّرْبُ وَالْقِرطَاسُ وَالْقَلَمُ

(ظهیری سمرقندی، اغراض السياسة، ص ۱۳۸)

بخش سوم معنی لغات عربی و واژه‌های دشوار فارسی

بخش سوم یادداشت‌های سندبادنامه به معنی و شرح واژه‌های دشوار تازی و فارسی به ترتیب حروف الفبا اختصاص دارد. روش مؤلف در این بخش چنین است که نخست معنی هر واژه‌ای را از لغتنامه‌های معتبر عربی و فارسی استخراج و ضبط، و برای پاره‌ای از الفاظ، شواهد معنی از متون دست اول فارسی نقل کرده است.

یکی از کاستی‌های این بخش، عدم شرح و معنی پاره‌ای از واژه‌های دشوار کتاب است. از جمله این الفاظ، بلکا، تنکا، لواطف، و ضرع... است. همچنین در این بخش، در ضبط یا معنی پاره‌ای از واژه‌های سندبادنامه، لغزشها و سهوهایی دیده می‌شود. از جمله این الفاظ، واژه «افتراع» است به معنی «دوشیزگی دختر ببردن» که در سندبادنامه چاپ احمد آتش در عبارت زیر مبتلا به تصحیف گردیده و به صورت «افتراع» ضبط شده است و به همین شکل مصحف اما با معنی افتراع در یادداشت‌های سندبادنامه آمده است: «می‌اندیشم کی نباید کی چون اتفاق... ظاهر گردد در ازاله بکارت و افتراع دوشیزگی قصور و فتوری رود» (همو، سندبادنامه، ص ۷۵). ظهیری واژه «افتراع» را در *اغراض السیاسة* هم به کار برده است: «امیرالمؤمنین مأمون... قادر بر افتراع ابکار معانی و ماهر بر تشیید اسنای [ابنای؟] معالی...» (ص ۳۲۴).

واژه دیگری که در معنی آن، سهو و خطا، صورت گرفته، واژه «تفقیر» است که در این عبارت به کار رفته است: «واگر شاه درین معنی تأملی واجب ندارد... همان ندامت بیند کی آن بازرگان لطیف طبع دید کی در بدو حال، بحث و تفقیر نکرد.» (همو، سندبادنامه، ص ۲۰۵).

معنی تفقیر «واکای چیزی» (*لغتنامه دهخدا*) و «واپژوهیدن» (زوزنی، کتاب المصادر، ص ۵۶۴) است، اما نویسنده یادداشت‌ها سهواً معنی تفقیر را «رمانیدن و فضل نهادن کسی را بر کسی در حَسَب» که احتمالاً از کتاب المصادر اخذ کرده، برای آن ضبط کرده است.

واژه دیگری که معنای ضبط شده برای آن در این بخش، صحیح به نظر نمی‌رسد، واژه «صموت» است که در مثل «صموت کالحت» در این عبارت به کار رفته است: «جوان به هوش آمده بود و این مقالت می‌شنود و صموت کالحت می‌بود» (ظهیری، سندبادنامه، ص ۲۶۸) معنای «صموت کالحت» در این عبارت «خاموش و بی‌آواز مانند ماهی» است (نفیسی ۱۳۱۷، ۳/۲۱۶۹).

معنای ای که مؤلف یادداشت‌ها برای این واژه آورده چنین است: «زرهی که آواز ندهد چون درپوشند، در بی‌بانگ، خاموش بودن و خاموش شدن.» ظاهراً این

معانی مأخوذ از تکلمة الاصناف و کتاب المصادر است، ولی مناسب عبارت مورد نظر ما نیست.

در ضبط معنی واژه «غضاره» نیز سهو و لغزشی دیده می‌شود. این واژه که در عبارت زیر به کار رفته است به معنی «کاسه بزرگ» (لغت‌نامه دهخدا) است و معنی «تازگی» که مؤلف یادداشتها برای آن آورده، مناسب نیست: «زن دیگ برنهاد و از بهر او گرنج پخت و چون تمام شد پاره‌ای در غضاره‌ای کرد و پیش کودک نهاد.» (ظهیری، سندبادنامه، ص ۲۹۰).

نکته گفتنی در پیوند با معانی واژه‌ها در عبارات سندبادنامه آن است که پاره‌ای از الفاظ در این متن معانی ویژه‌ای دارند که ممکن است در فرهنگهای لغت بدانها اشاره نشده باشد. از جمله این دسته از الفاظ، واژه «جلادت» است که در کل سندبادنامه، دو بار، و آن هم در بند زیر به کار رفته است:

«زبان روپاه از خلق بیرید، روپاه برآن ضرر مصابرت نمود و بر آن بلاد و عنا جلادت بریزید. دیگری بیامد و گفت دم روپاه نرم روب نیک آید و به کارد دم روپاه از پشت مازو جدا کرد. روپاه برین عقوبت نیز دندان بیفشرد... دیگری گوش روپاه از کله سر جدا کرد، روپاه برآن مشقت و بلیت نیز صبر کرد... دیگری دندان روپاه بشکست روپاه بدین شداید و مکاید و نوایب و مصائب احتمال و مدارا می‌کرد و تصبر و اضطبار می‌برزید و بر چندان تعذیب و تشدید، صبر و جلادت می‌نمود» (همان، ص ۲۳۹).

فرهنگهای لغت و به پیروی از آنها مؤلف یادداشتها، «جلادت» را «بشکولی، چابکی، هشیار شدن، چالاک گردیدن» معنی کرده‌اند، اما این معانی هیچ کدام مناسب لفظ «جلادت» در بند بالا نیست. از سیاق عبارات و به قرینه افعال قبل و بعد از این لفظ، برمی‌آید که ظهیری سمرقندی «جلادت» را در بند بالا در معانی «مصابرت، دندان فشردن، صبر کردن، احتمال، تصبر و اضطبار» به کار برده است. «ناگفته نماند که ظهیری این لفظ را در معنی متداول آن، یعنی چابکی، دلیری و جرأت، در کتاب دیگر خود، اغراض السیاسة، در این عبارت به کار برده است: «و از جمله خواص او گرگ و روپاهی بود که هر یک به جرأت و جلادت و... بیان و برهان می‌نمود» (ص ۱۷۶).

### غلط‌های چاپی کتاب

در یادداشت‌های سندبادنامه، کلمات معدودی وجود دارد که غلط چاپ شده‌اند؛ از جمله این اغلاط، واژه‌های زیرند:

أودَّتت ← اورثت (ص ۶۹)، رشک ← شک (ص ۱۱۳)، قَلِصَتْ ← قُلِصَتْ (ص ۱۱۸)، جناب ← جناغ (ص ۱۵۳)، خواب ← خوب (ص ۱۶۰).

در پایان برای جناب علی محمد هنر آرزوی طول عمر و شادمانگی دارم و یاد استاد فرهیخته فقید، شادروان دکتر غلامرضا افراسیابی که وقتی با راهنمایی‌های ارزشمند و بی‌دریغ ایشان، سندبادنامه را شرح کردم گرامی می‌دارم؛ خداوند رحمتش کناد و خاک بر وی شیرین و خوش باد.

### منابع

- سفزاری، فضل‌الله بن عثمان، شرح اخبار و ابیات و امثال عربی کليلة و دمنه، تصحیح بهروز ایمانی، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- اصفهانى، ابوالفرج على بن الحسين، الاغانى، تحقیق احسان عباس، ج ۱۹، بیروت، ۱۴۲۳ ق
- الف ليله و ليله، بیروت، ۱۴۲۴ ق.
- امیر معزی، دیوان، تصحیح محمدرضا قنبری، تهران، ۱۳۸۵ ش.
- انوری، علی بن محمد، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- جوینی، عظاملک، تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- حسن‌زاده آملی، حسن، کليلة و دمنه، تهران، ۱۳۷۶.
- حلاج، حسین بن منصور. دیوان الحلاج، قدم له و شرحه صلاح الدین الهواری، بیروت، ۱۳۶۳ ش.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت نامه، تهران.
- دهستانی، حسین بن اسعد، فرج بعد از شدت، تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- رونی، ابوالفرج، دیوان، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، مشهد، ۱۳۴۸ ش.
- زوزنی، قاضی ابوعبدالله حسین بن احمد، کتاب المصادر، به اهتمام تقی بینش، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- صدر، ابوبکر بن الزکی، روضه الكتاب و حدیقه الالباب، تصحیح میر ودود سید یونسی، تبریز، ۱۳۴۹ ش.

- صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۳، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲، تهران.
- صفی پور، عبدالرحیم، *منتهی الارب*، به اهتمام کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۷ ش.
- طوسی، محمدین محمود، *عجایب المخلوقات*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- ظهیری سمرقندی، علی بن محمد، *اغراض السیاسة*، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- همو، *سندبادنامه*، به کوشش احمد آتش، استانبول، ۱۹۴۸ م.
- همو، *سندبادنامه*، تصحیح محمدباقر کمال‌الدینی، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- عبداللهی، منیژه، ۱۳۸۱، *فرهنگنامه جانوران در ادب فارسی*، تهران.
- عطار، فریدالدین، *تذکرة الاولیاء*، تصحیح محمد استعلامی، تهران، ۱۳۷۹ ش.
- عمادی شهریاری، دیوان، تصحیح ذبیح‌الله حبیبی نژاد، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- عوفی، محمد، *لباب‌الالباب*، مقدمه و تعلیقات قزوینی و نخبه تحقیقات سعید نفیسی، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- فرای، ر. ن.، ۱۳۶۳، *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران.
- الکرمینی، علی بن محمد، *تکملة الاصناف*، به کوشش علی رواقی، تهران، ۱۳۸۵ ش.
- مسعودی، علی بن الحسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، الجزء الرابع، قم، ۱۳۶۳ ش.
- منشی، نصرالله، *کلبله و دمنه*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۷۹ ش.
- میبیدی، رشیدالدین، *کشف الاسرار*، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی، *سیاست‌نامه*، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- نفیسی، علی اکبر، ۱۳۱۷، *فرهنگ نفیسی*، تهران.
- وطواط، رشیدالدین، *دیوان*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۹ ش.
- هجویری، علی بن عثمان، *کشف المحجوب*، تصحیح محمود عابدی، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- هنر، علی محمد، ۱۳۸۶، *یادداشت‌های سندبادنامه*، تهران.